

کتاب‌هایی برای پنجامین

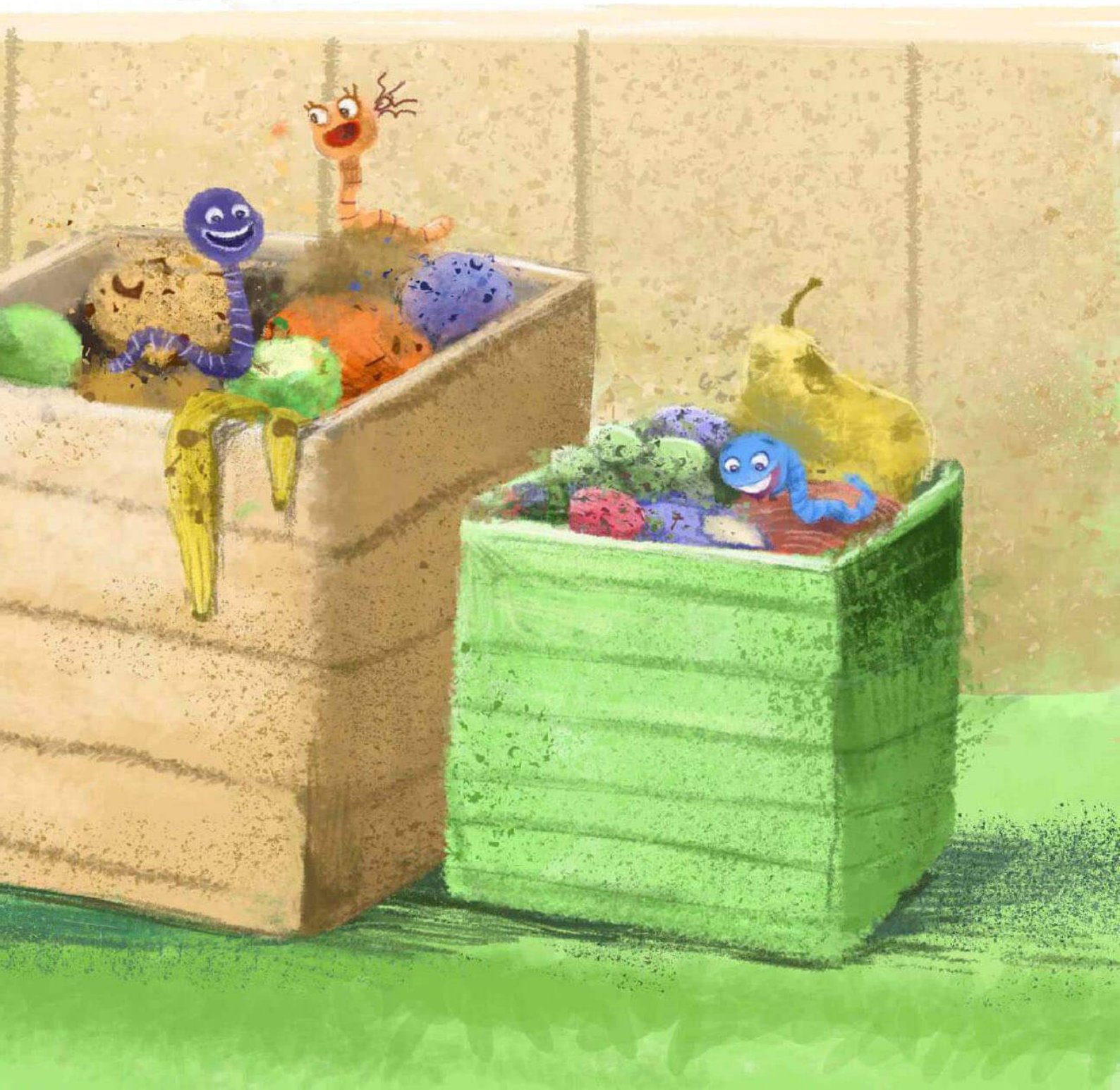


R.G. de Rouen

Illustrated by Uliana Barabash

در پشت یک فروشگاه یک خانواده کرم زندگی می کردند

آنها از سیب ها و هلوها، گیلان ها و آلوها و همه ی دورریزهایی که آقای گرین (فروشنده)
دور می انداخت، می خوردند.



اما بنجامین اینطور نبود.

او ترجیح می‌داد درباره‌ی ماجراجویی‌هایی در یک هلوی بزرگ بخواند تا اینکه یکی بخورد.



دگر، برادر بنجامین گفت: "کی تا حالا کرمی رو دیده که کتاب بخونه؟"

بعد آنقدر خندید که از بالای هسته سیب افتاد.



وینونا ورم وود به پسرش گفت: "خواندن برای سلامتی خوب نیست. می دانی که ما کرم ها فقط چیزهای خوب و گندیده می خوریم."

فردیناند ورم وود، پدر بنجامین گفت: "به نظرم ایرادی ندارد." او کاه لزجی را می جوید و نمی توانست با این صحبت ها درباره ی کتاب ها خود را مشغول کند.

اما بنجامین از خواندن روزنامه ها و مجلات قدیمی که با لکه های گوجه فرنگی پوشیده شده بودند، خسته شده بود. او یک نقشه داشت.



آن شب، وقتی آقای گرین چراغ‌ها را خاموش کرد، بنجامین به آرامی از یک شکاف کوچک در دیوار عبور کرد.

او به سمت قفسه روزنامه‌ها خزید و در یکی از آن‌ها رفت.

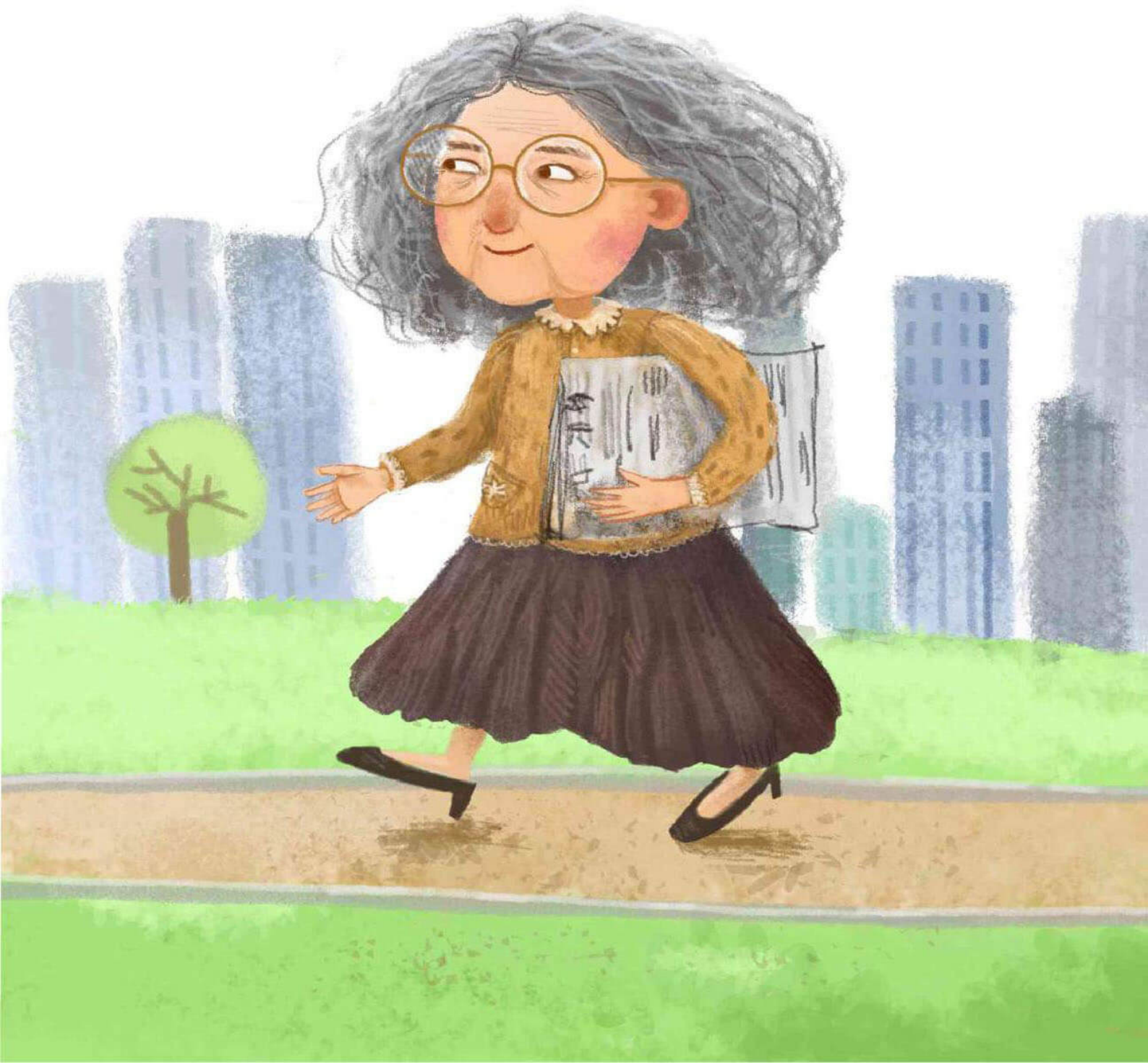
او با خود فکر کرد: "مطمئناً کسی فردا این روزنامه را می‌خرد و مرا به خانه می‌برد. پس می‌توانم بالاخره کتاب‌های واقعی را بخوانم."

بنجامین تقریباً آنقدر هیجان‌زده بود که نتوانست بخوابد.

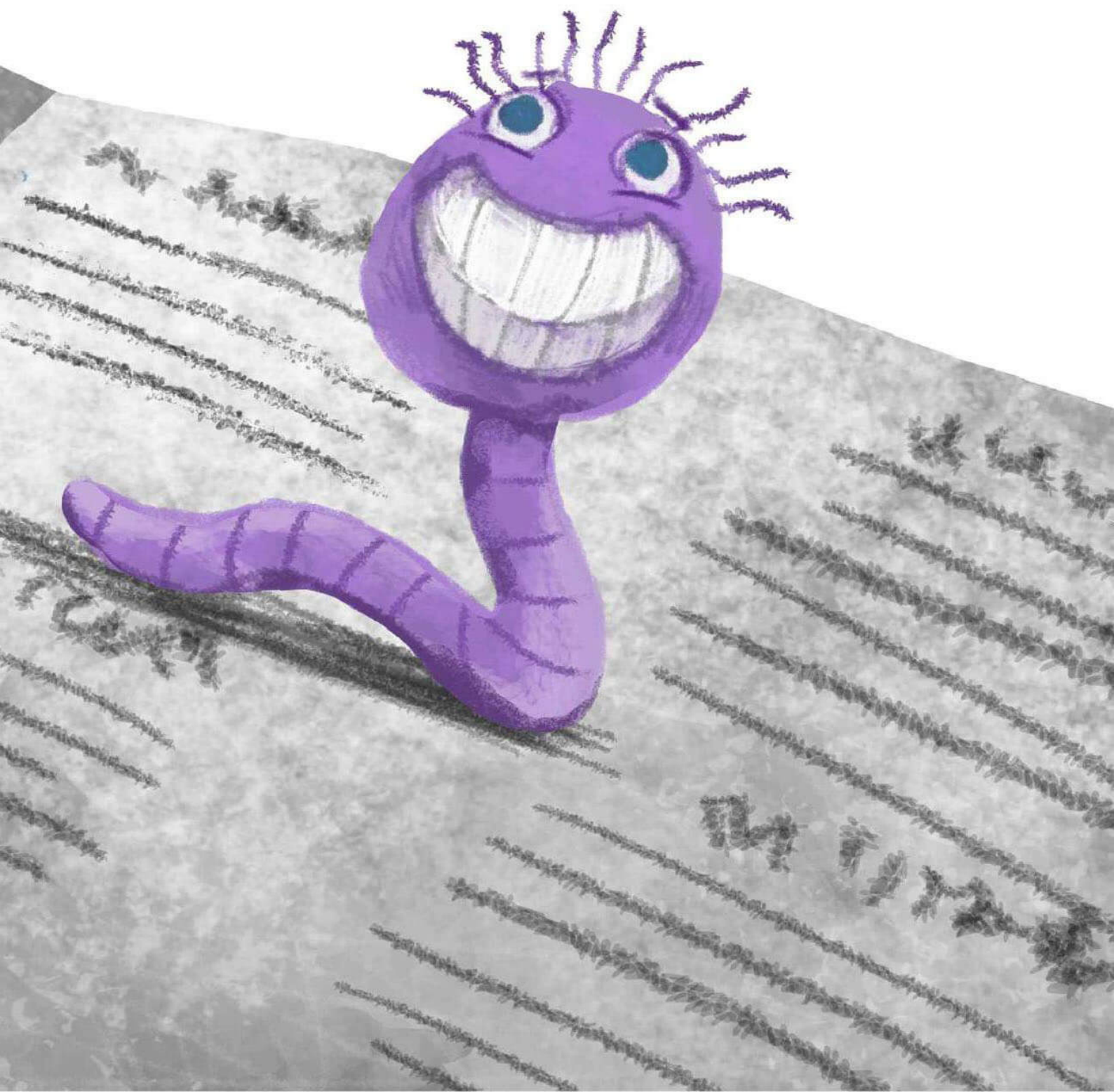


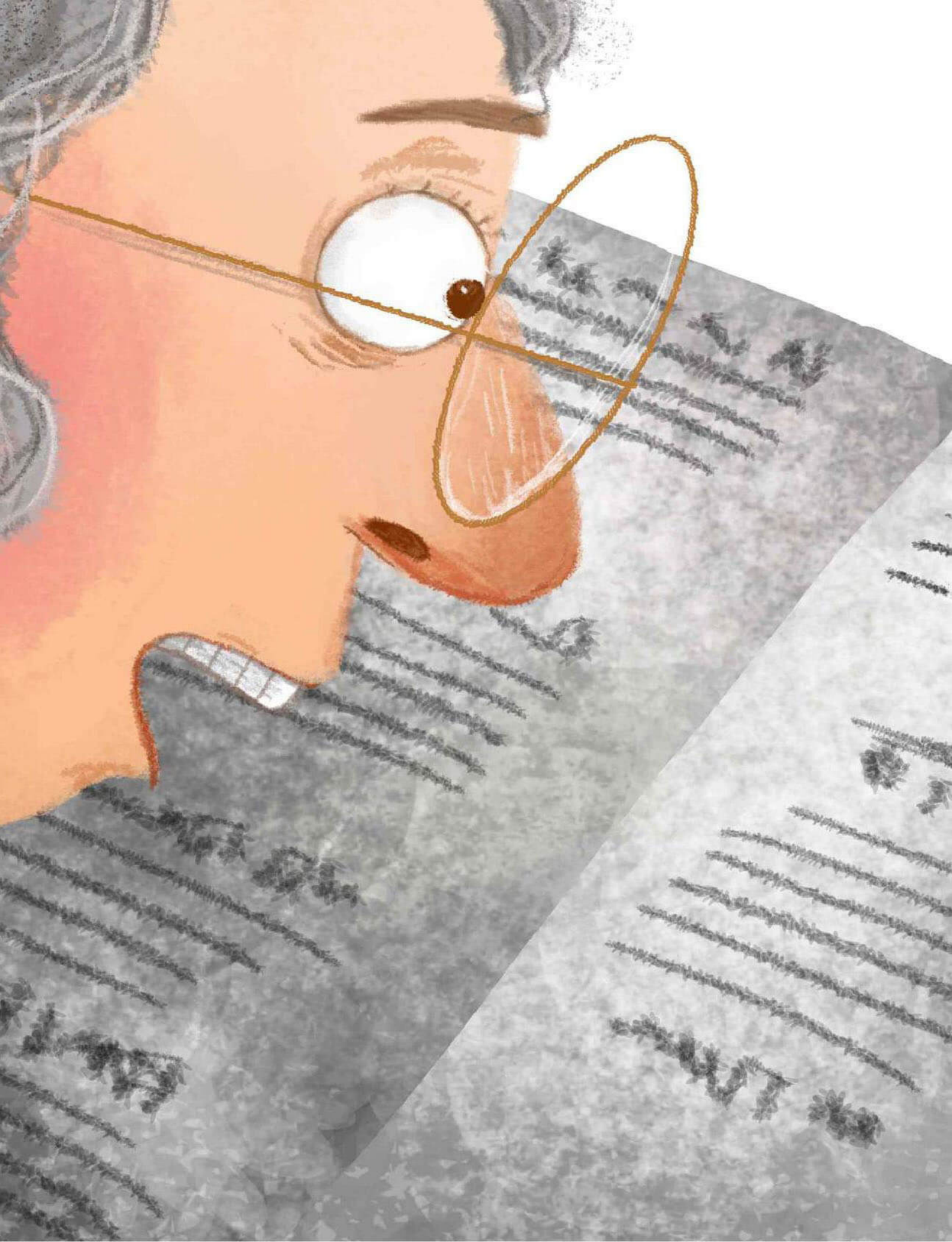
و البته، صبح روز بعد، یک خانم مو خاکستری با لبخند دلپذیر روزنامه‌ای را که بنجامین در آن پنهان شده بود، برداشت.

وقتی به خانه رسید، روی ایوان نشست و یک فنجان چای نوشید.
و وقتی که روزنامه صبحش را باز کرد...



چهره بنجامین با لبخندی عریض‌تر از درّه گردن کانپون به او نگاه کرد.





او فریاد زد: «والله ای، یک کرم!»

صدای بعدی که بنجامین شنید، صدای بلند یک سنجاقک بزرگ بود.





قلب بنجامین تند تند می زد در حالی که به دنبال جایی برای پنهان شدن می گشت.

ناگهان، یک سایه تاریک بر او افتاد. بنجامین جرات نکرد نگاه کند. او فقط خود را مانند یک جوجه تیغی جمع کرد.

چپ! راست!

بنجامین مانند یک توپ پینگ پنگ
بین پاهای گربه پرش کرد.

بالا در هوا پرواز کرد.





ترررق!

دم بنجامین به سختی از دست منقار
طوطی ماکائو فرار کرد.

بنجامین با صدای بلند **تایاپ...**

بر روی یک گیاه عنکبوتی افتاد...



بنجامین به برگ‌های بنفش چسبید تا جانش را نجات دهد و
امیدوار بود که در آنجا پنهان شود.

یک صدا گفت: "این یکی نزدیک بود!"

دیگری گفت: "تقریباً به دانه پرنده تبدیل شدی!"

سومی گفت: "خانم تینبل و گربه اش تقریباً تو را گرفتند!"

بنجامین بخاطر ترسش متوجه دیگر موجودات اطرافش نشده بود.



سنبجاقک گفت: "اجازه بدهید من خودم را معرفی کنم، من ویزبی هستم."

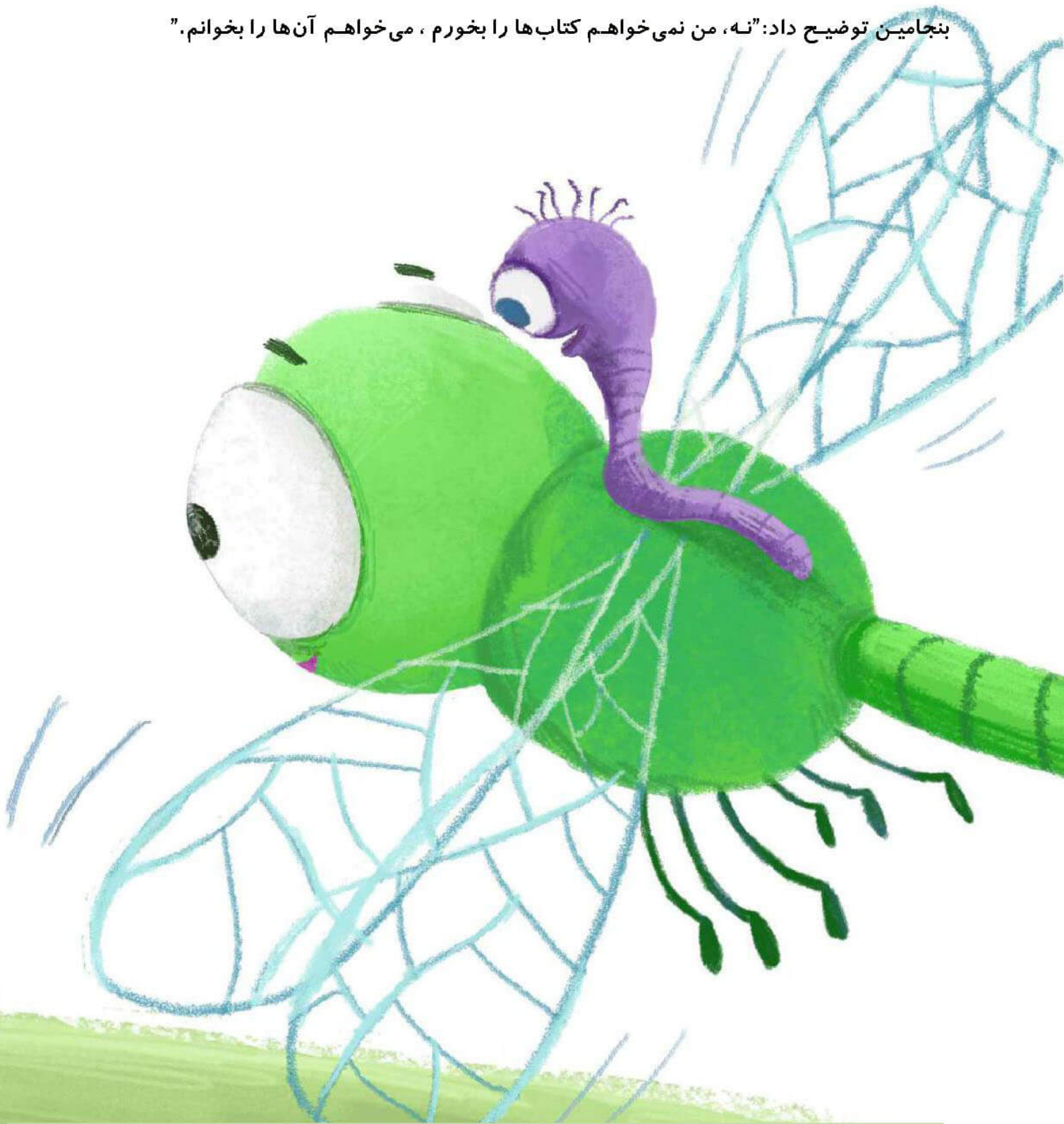
کفشدوزک گفت: "من داتی هستم."

مورچه گفت: "من هم جینجر هستم، من نمی‌خواهم فضولی کنم، اما آیا قرار نیست در خاک زندگی کنی؟"

"خوشبختم که همه شما را ملاقات می‌کنم، نام من بنجامین است، من خیلی به خاک نیازی ندارم، به کتاب‌ها علاقه‌مندم."

داتی پرسید: "آه، آیا کتاب‌ها طعم بهتری از سیب‌های پوسیده دارند؟"

بنجامین توضیح داد: "نه، من نمی‌خواهم کتاب‌ها را بخورم، می‌خواهم آن‌ها را بخوانم."



داتی گفت: "من درباره‌ی خواندن کتاب‌ها زیاد نمی‌دانم، اما می‌دانم کجا می‌توانی آن‌ها را پیدا کنی و خوشحال می‌شوم که تو را آنجا ببرم."

ویزبی گفت: "او برای تو خیلی بزرگ است، عزیزم، اما من به راحتی می‌توانم او را بر روی
پشتم ببرم و تو می‌توانی جینجر را بر روی خودت حمل کنی."

پس گروه کوچک به سمت
کتابخانه عمومی
به پرواز درآمد!



بنجامین نمیتوانست باور کند که اینقدر خوش شانس است. اطرافش پر از کتاب بود. او روزها و هفته‌های خوشی را در کتابخانه گذراند و هر چیزی را که می‌توانست بخواند، مطالعه کرد.

ویزبی، داتی و جینجر اغلب به دیدن بنجامین می‌آمدند تا داستان‌های بزرگ را بشنوند. همه چیز از دایناسورها تا قاصدک‌ها، دزدان دریایی تا پنگوئن‌ها.





اما یک شب ، چراغ های کتابخانه ناگهان روشن شد.

خانم نیکلاس، کتابدار گفت: "اوه، پس کار تو بود! حالا دیگر می دانم که آن علامت های خنده دار از کجا آمده است."

بنجامین دمش را از ظرف جوهر بیرون کشید و پاسخ داد: "متاسفم، من نمی خواستم به کتابها آسیبی برسانم. فقط اینکه شما کتاب های زیادی دارید. من فقط آن ها را علامت گذاری کردم تا به یاد داشته باشم کدام ها را قبلاً خوانده ام."





خانم نیکلاس فریاد زد: "والای، یک کرم که کتاب می‌خواند!" و پرسید: "تا حالا چند تا خوانده‌ای؟"

بنجامین گفت: "تقریباً همه آن‌ها را، و حتی بعضی را دو بار، اما حالا واقعاً آرزو می‌کنم کاش کتاب‌های بیشتری برای خواندن وجود داشته باشد."

خانم نیکلاس گفت: "امم، ممکن است من جایی برای تو سراغ داشته باشم."



به محض اینکه خانم نیکلاس این کلمات را گفت، بنجامین خود را همراه با خانم نیکلاس در قطاری به سمت واشنگتن دی سی یافت.

پس از مدت کوتاهی آن‌ها روی پله‌های کتابخانه کنگره ایستادند.

خانم نیکلاس توضیح داد: «بنجامین، این بزرگ‌ترین کتابخانه است، بیشتر کتاب‌هایی که هر سال نوشته می‌شوند، به اینجا می‌آیند تا فهرست شوند. بنابراین، این کتابخانه همیشه در حال رشد است.»

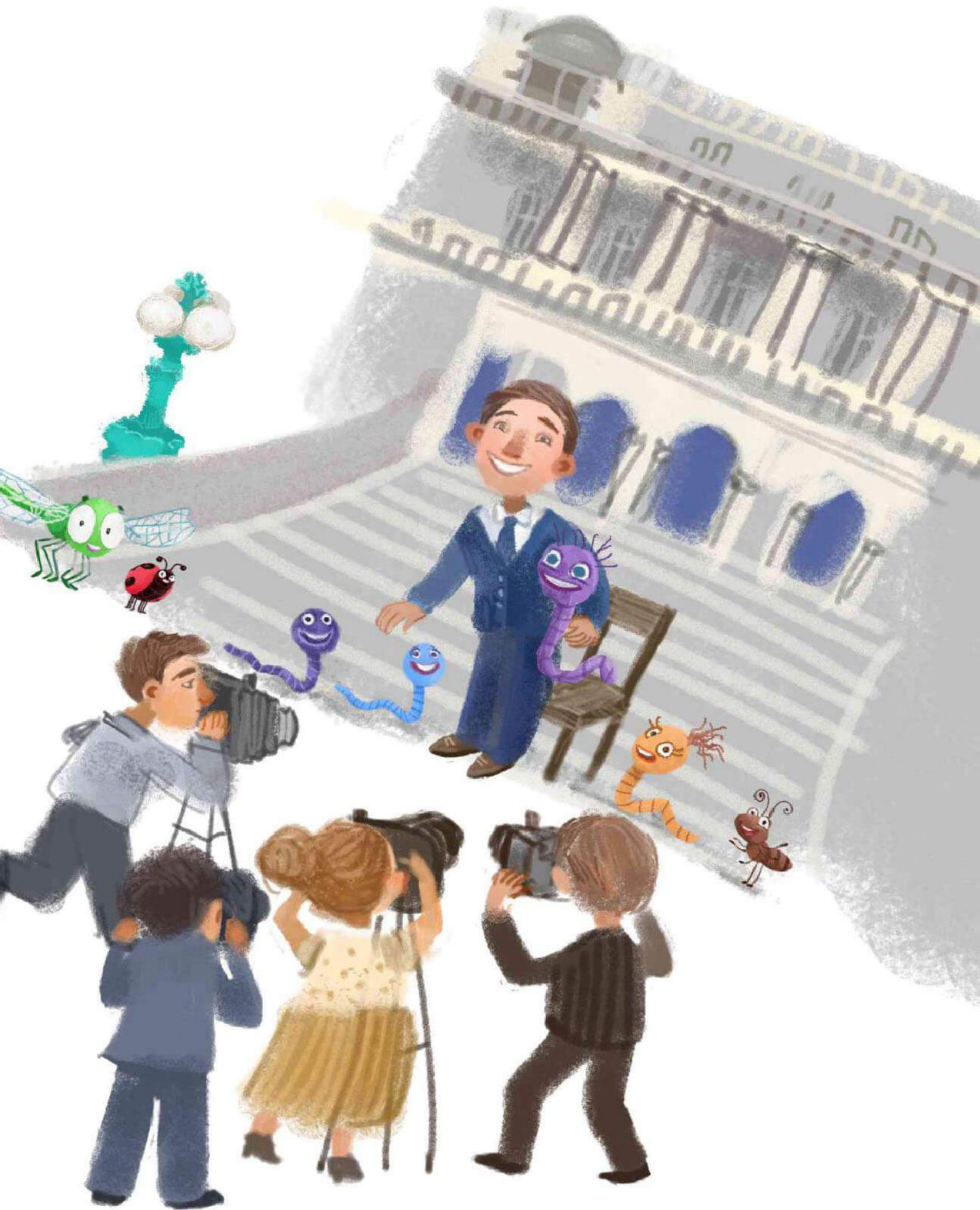
تصویر کتاب‌های بزرگ در سر بنجامین چرخید.

در داخل کتابخانه، بنجامین و خانم نیکلاس یک تور بزرگ توسط رئیس کتابخانه و چندین متولی کتابخانه کنگره دریافت کردند. آن‌ها همه مشتاق بودند تا این پدیده خواندن کتاب، به نام بنجامین را ببینند.

آن‌ها با شگفتی تماشا کردند که چطور بنجامین از بین چندین مجموعه بهترین کتاب‌های کتابخانه عبور می‌کند، حتی سخت‌ترین آن‌ها!

آن‌ها تشویق کردند:
"این کرم یک نابغه است!"





عکس بنجامین در تمام روزنامه‌ها چاپ شد. آن‌ها حتی او را در کنار رئیس‌جمهور ایالات متحده نشان دادند.





به زودی بنجامین به معروف ترین فرد (بهتر است بگوییم کرم)
در تمام دنیا تبدیل شد.
زیرا هیچ کتابی بدون اینکه ابتدا توسط بنجامین خوانده و مهر
زده شود، اجازه انتشار نداشت.

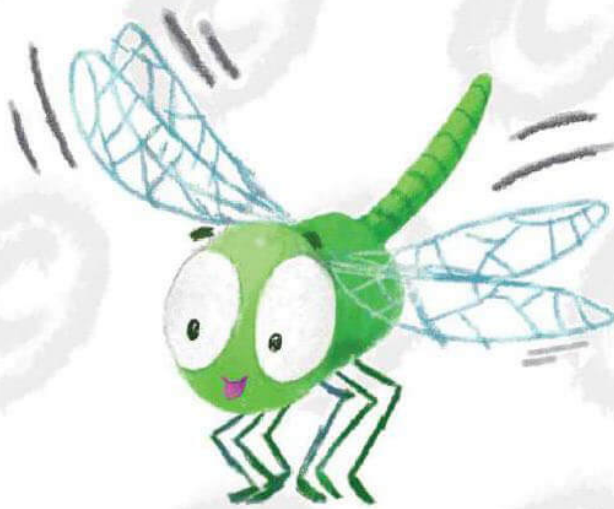
اگر به این داستان باور ندارید،
فقط نگاهی به داخل کتاب هایتان
بپندازید.

متوجه می شوید که بنجامین آن
ها را نیز خوانده است.

دقیقاً در کنار سالی که کتاب
منتشر شده، امضای معروف او را
خواهید یافت.

به این شکل دیده میشود!





آیا می‌دانید؟

درباره کتابخانه‌ها

قدیمی‌ترین کتابخانه به ۲۷۰۰ سال پیش برمی‌گردد. در آن زمان، کتاب‌ها از گل‌ساخته می‌شدند، نه کاغذ. نشانه‌های نوشتاری با استفاده از چوب‌ها بر روی لوح‌های گلی ایجاد می‌شد.

امروزه، بسیاری از کتابخانه‌ها نه تنها کتاب‌ها را ارائه می‌دهند، بلکه دسترسی به رایانه‌ها را نیز فراهم می‌کنند. علاوه بر این، آن‌ها فعالیت‌ها و رویدادهای سرگرم‌کننده‌ای را نیز ارائه می‌دهند.

بیشتر کشورها یک روز خاص را به جشن کتابخانه‌ها اختصاص داده‌اند.

درباره کتابخانه کنگره

کتابخانه کنگره بزرگ‌ترین کتابخانه در جهان است. این کتابخانه نه تنها کتاب‌ها، بلکه موسیقی، ویدئو، عکس‌ها، نقشه‌ها و بسیاری از اقلام جالب دیگر را نیز در مجموعه‌های خود نگهداری می‌کند. حتی یک بخش مخصوص کودکان نیز دارد.

این کتابخانه یک کتابخانه امانتی نیست. این بدان معناست که شما می‌توانید کتاب‌ها را در آنجا بخوانید، اما نمی‌توانید آن‌ها را به خانه ببرید.

همچنین آنجا محل اداره حق نشر ایالات متحده است که بسیاری از نویسندگان یا هنرمندان آثار خود را برای فهرست‌برداری به آنجا ارسال می‌کنند.

درباره نماد حق نشر © در یک کتاب

وقتی که شما یک داستان یا نقاشی خلق می‌کنید، به طور خودکار تحت حفاظت حق نشر قرار می‌گیرید.

این بدان معناست که اگر کسی اثر شما را کپی کند، او باید از شما اجازه بگیرد. نمادی که در کتاب شما مشاهده می‌کنید به مردم اطلاع می‌دهد که چه کسی داستان و تصاویر را خلق کرده است.

این نماد در بسیاری از کشورهای جهان استفاده می‌شود. همچنین شامل عکس‌ها، نقشه‌ها، موسیقی و موارد دیگر نیز می‌شود.





درباره نویسنده

R.G. de Rouen اصالتاً از کارمل، کالیفرنیا است و بیش از ۲۵ سال به عنوان معلم ابتدایی در مدارس بین‌المللی در سرتاسر جهان کار کرده است. او فارغ‌التحصیل مؤسسه نویسندگان کودکان در کنتیکت است و از آموزش مهارت‌های نویسندگی خلاق به دانش آموزانش لذت می‌برد. مانند بنجامین، **R.G. de Rouen** نمی‌تواند بدون کتاب‌ها زندگی کند.

درباره تصویرگر

اولیانا باراباش یک تصویرگر از اوکراین است. او در آکادمی چاپ تحصیل کرده و از کودکی به نقاشی مشغول بوده است. عشق او به کودکان و کتاب‌های کودکان در رنگ‌های زنده‌ای که به تصویر می‌کشد، مشهود است. اولیانا از تمام جزئیاتی که طبیعت ارائه می‌دهد، الهام می‌گیرد.

آیا می‌خواهید به جستجوی کتاب بروید؟

- ببینید کتابخانه مدرسه شما چه چیزی برای ارائه دارد.
- به کتابخانه محلی خود مراجعه کنید و یک کارت کتابخانه بگیرید. که معمولاً رایگان است!
- کتاب‌ها را با دوستانتان مبادله کنید.
- کتاب‌هایی را که دیگر نمی‌خواهید به خیریه‌ها اهدا کنید. بسیاری از این خیریه‌ها از کودکانی در سرتاسر جهان حمایت می‌کنند که ممکن است هرگز به کتاب دسترسی نداشته باشند.

